



ضعف تحقیقات ادبی! چرا؟

بیست و هشتم تیرماه سالروز وفات استاد جلال‌الدین همایی است. بیست سال است که از درگذشت استاد همایی می‌گذرد. وی یکی از بزرگترین محققان ادبی ایران در نیم قرن اخیر بود. نسلی که همایی از آن برخاست، در زمینه تحقیقات ادبی نسل پرحاصلی بود. در این جا ضرورت ندارد که از دهها محقق یاد کنیم که تقریباً همزمان با همایی پای به عرصه تحقیقات ادبی ایران نهادند و فعالیت برخی از آنان تا همین اواخر هم ادامه داشته است. امروز دانشکده‌های ادبیات ما و مدار میراث‌گرانهایی هستند که این محققان از خود برجای نهاده‌اند. راستی را اگر نبود کتابهای تاریخ ادبیات در ایران (از ذبیح‌الله صفا)، شرح مشوی شریف (از بدیع‌الزمان فروزانفر)، نقد ادبی (از عبدالحسین زرین‌کوب)، صور خیال (از محمدرضا شفیعی کدکنی)، از صبا تا نیما (از یحیی آرین‌پور)، تاریخ زبان فارسی (از پرویز ناتل خانلری) و... دانشکده‌های ادبیات فارسی اکنون چاره‌ای نداشتند جز آن که در اغلب این موارد بر تحقیقات بیگانگان و خاورشناسان متکی باشند.

ویژگی تمام کتابهایی که از آنها یاد کردیم این است که، اگر نگوئیم اولین و آخرین، دست‌کم اولین و بزرگترین تحقیقات جدید فارسی در مباحث مربوط بوده‌اند، و از پس تألیف و انتشار آنها دیگر ندیده‌ایم کتابی را که بتواند جایگزین یکی از این کتابها شود. جریان تحقیق ادبی، بویژه در دو دهه اخیر، روی به سستی نهاده و شمار محققان پیشرو نیز به مرور کاستی گرفته است.

علت این همه سستی و کاستی چیست؟ این سؤال خود می‌تواند موضوع پژوهشی باشد در حد یک کتاب؛ در این گفتار مختصر فقط می‌توان به برخی از علل و عوامل قضیه اشاره کرد.

نخستین علت شاید این باشد که متولیان ادبیات فارسی اکنون کمتر با متون اصلی (original) فارسی و عربی سر و کار دارند. روز به روز از شمار دانشجویان، استادان و محققانی که به متون اصلی مراجعه می‌کنند و آنها را مبنای تحصیل و تدریس یا تحقیق خود قرار می‌دهند بیشتر کاسته می‌شود. در تحقیقات امروزی، منابع دست دوم، اعم از فارسی و فرنگی، غالباً جای منابع اصلی را گرفته‌اند. کمتر محققى به خود زحمت می‌دهد که ضمن استفاده از منابع دست دوم نگاهی هم به متون اصیل بیندازد و پژوهش خود را بر آنها

استوار کند. ای بسا که علت این امر کم‌سوادی و تن‌آسانی محقق محترم باشد.

بیماری گزیده‌نویسی و گزیده‌خوانی در دانشکده‌های ادبیات باعث می‌شود که استاد و دانشجو هرچه بیشتر از منابع اصیل فاصله بگیرند. چه بسیار دانشجویانی که با مدرک دکتری ادبیات فارسی هر ساله از معتبرترین دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی فارغ‌التحصیل می‌شوند اما حتی یک بار هم آثار مهمی از قبیل شاهنامه، تاریخ بیهقی و مشوی را به طور کامل نخوانده‌اند. طبیعی است که اگر از خیل این فارغان تحصیل عده‌ای بخت آن داشته باشند که از غم نان هم فارغ شوند و به تحقیق روی آورند، کارشان خوشه‌ای بر خرمن گذشتگان نخواهد افزود، هرچند ممکن است، به سان هیزم، تنور گرم «کتابسازی» را برافروخته تر گرداند! جدا کردن ادبیات از علوم دیگر، نظیر تاریخ، الهیات، فلسفه، کلام و منطق، موجب شده است که محقق ادبی، حتی اگر متون فارسی را به عالی‌ترین وجه خوانده باشد، از پشتوانه‌های فرهنگی این متون بی‌خبر بماند و در تحقیق خود آسمان و ریسمان را به هم بیافد و، از باب مثال، شعر رودکی را تاویل عارفانه کند و فردوسی را فنودال پندارد و خیام را عارف و مولوی را سوسیالیست و سعدی را ماکیاولیست و حافظ را شیعه اثناعشری، و هکذا، که نمونه‌هایش را فراوان دیده‌ایم و هنوز هم بازار این انشاپردازی‌های محققانه گرم است.

بسیاری از منابع تاریخ و فرهنگ ایران در قرون گذشته یا مستقیماً به زبان عربی تألیف شده و یا از زبانهای دیگر به زبان عربی نقل شده و اکنون منحصراً ترجمه عربی آنها در دست است. محقق ادب فارسی باید با زبان عربی آشنایی کامل داشته باشد، اگر نه از ورود به بخش مهمی از منابع کار خود محروم می‌ماند. اما این روزها در میان محققان ادبی ما کمتر می‌توان یافت کسی را که با زبان عربی خوب آشنا باشد و بتواند از منابع و اسناد مکتوب عربی استفاده کند. در عوض اقبال به زبانها و منابع فرنگی هر روز شیوع بیشتری می‌یابد و محققان، گاه بی آن که ضرورتی در کار باشد، ترجیح می‌دهند آثار خود را به این منابع مستند کنند. البته استناد به منابع و مأخذ فرنگی، به شرط مراجعه اولی به اسناد و مدارک اصلی، می‌تواند مفید باشد، اما صرف اعتماد به این منابع بسا که محقق را به اشتباه می‌اندازد و به اجتهاد در مقابل نص وامی‌دارد.

به نظر می‌رسد این همه تمایل به منابع فرنگی ناشی از شیفتگی، و بلکه مرعوبیت، در مقابل

مستشرقان غربی است. درست است که دقت و روشمندی غربیان، و برخورداریشان از حداکثر امکانات و دانش روز به تحقیقات آنان اعتبار و سندیت می‌دهد، اما بویژه در پژوهشهای مربوط به زبان و ادبیات فارسی، چون اهل زبان و فرهنگ ما نیستند، بسیار احتمال می‌رود که در خواندن و فهم متون فارسی (یا عربی) به خطا روند و نتیجه‌ای نادرست بگیرند. اگر خطاها و بدفهمی‌های مستشرقان را، که دانشمندان و محققان ایرانی تنها در همین یک قرن اخیر به آنها اشاره کرده‌اند، فراهم آوریم خود کتابی پرحجم خواهد شد. پس اتکا به منابع فرنگی، بدون اشراف بر منابع اصلی، نه تنها بر ارزش پژوهش ادبی نمی‌افزاید، بلکه شاید آن را از درجه اعتبار هم ساقط کند.

ناآشنایی محققان با شیوه‌ها و ابزارهای جدید پژوهش عامل دیگری است که از کیفیت تحقیقات ادبی در ایران کاسته است. طرح مسأله، گردآوری اطلاعات از منابع مختلف، سنجش صحت و سقم آنها، ایجاد ارتباط میان اسناد و مدارک، استنباط، استدلال، و سرانجام استنتاج در تحقیقات ادبی ما بندرت بر شیوه‌ای منظم و منطقی استوار است.

ضعف انتقاد ادبی در کشور موجب شده است که محققان به نواقص کارشان نیندیشند و حاصل پژوهش سهل‌انگارانه خود را شتابان منتشر کنند تا، اگر به نان نمی‌رسند، دست‌کم نام خود را در زمره اهل تحقیق ثبت نمایند و از این طریق وجهتی کسب کنند.

سیاست‌های فرهنگی دولت نیز، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، علی‌رغم کوشش‌هایی که برخی دولتمردان و سازمان‌های دولتی و حکومتی به خرج داده‌اند، نتوانسته است، حرکت مهمی در زمینه تحقیقات ادبی ایجاد کند. کافی است به یاد آوریم که بیشتر آثار پژوهشی مهم در باب زبان و ادبیات فارسی، از فرهنگ و دایرةالمعارف گرفته تا تاریخ ادبیات و نقد و تصحیح متون، حاصل همت عالی افراد یا بذل عنایت دولت‌ها و مؤسسات بیگانه بوده است. اگر کوشش‌ها و فداکاری‌های کسانی چون دهخدا و بهار و فروزانفر و مصاحب و بسیاری دیگر از محققان این سرزمین را از میانه بگیریم، برای دولت‌هایی که حداقل در هفتاد سال گذشته این همه دستگاه‌های عریض و طویل فرهنگی را با بودجه‌های کلان به راه انداخته و برپا داشته‌اند، آیا سهم آبرومندی باقی می‌ماند؟ متن مصحح شاهنامه نخست به خرج دولت فرانسه و سپس

ضعف تحقیقات ...

ادامه صفحه ۳

به همت آکادمی علوم روسیه تهیه و منتشر شد؛ اکنون هم تصحیح جدید آن، به دست یک محقق ایرانی، اما به هزینه آلمان، دارد تهیه و منتشر می شود. مشور را تکلیفون انگلیسی تصحیح کرد؛ تاریخ ادبیات مفصل ایران را نخستین بار داوراد بران نوشت؛ و حتی با دوام ترین و معتبرترین مجلات پژوهشی علمی نیز حاصل کوشش های قدری بود. مشکلاتی مانند زبان، بیاض آمده و سخن به همت چند تن از محققان ایرانی بدید آمدند و سالی های نیاز دوام آوردند و آمد و رفت کتب ها نیز تأثیر چندانی بر فعالیت آنها نداشت.

اما اکنون دولت اکثر مؤسسات تحقیقی بر برگ راجه صورت مستقیم یا غیرمستقیم زیر بال خود گرفته است و تمام ناخشی از هزینه آنها را تأمین می کند. با این حال، حاصل کار بسیار کمتر از آن است که انتظار می رود زیرا مدیریت این مؤسسات را معمولاً کسانی بر عهده دارند که در انتخاب و انتصاب آنها معیارهای علمی کمتر لحاظ شده است. دولت این مؤسسات را به چشم کارگزار خود می دگرد و از آنها انتظار دارد که مطابق سیاست های روز عمل کنند و بنا بر این به دست آورند که این سیاست ها را تأیید کند. گاهی هم در این گونه مؤسسات و سازمان ها بدون توجه به ضرورت های اجتماعی و علمی، بودجه های عظیم تحقیقاتی در مسیرهایی به کار می افتد که نتیجه ای برای جامعه ندارد و فقط ابزاری برای تبلیغات سیاسی فراهم می آورد. علاوه بر این، کارهای تحقیقاتی در این مؤسسات یا سازمان ها معمولاً به کسانی سپرده می شود که از دوستان و اشتبایان صاحب نفوذ برخوردارند و می توانند به نفع خود بر مدیریت مؤسسه تأثیر بگذارند و کار را به اصطلاح «پروژه» بر سودی به جنگ آورند و چون نظارت دقیق و مستمری بر کار آنان وجود ندارد، کافی است در مدتی معین حجم مشخصی از کاغذهای سیاه شده را به عنوان حاصل تحقیقات تحویل مؤسسه دهند. تازه چه بسا که همین کارها یا «پروژه ها» هم، به سبب تغییر مدیریت یا به نفع دیگرگونی های سیاسی، نامطمئن می ماند و به مرحله انتشار نمی رسد.

باید بر آنها که گفتیم این نکته را هم بیفزاییم که نظام آموزشی ما از مدارس ابتدایی گرفته تا دانشگاه ها (اصولاً طوری طراحی نشده که دانش آموزان و دانشجویان را به سمت تحقیق سوق دهد. این مسأله ویژه در دانشگاه های ادبیات شکل حادتری یافته و البته علل مختلفی دارد که این بجا مجال سخن گفتن از آن نیست؛ یکی از کارهایی واجب برای رفع این مشکل تجدیدنظر جدی در برنامه ریزی و مواد درسی ادبیات است.

به هر حال اکنون تحقیقات علمی در ایران دچار ضعف و رکود است و رهایی از این رکود بسته به همت همه کسانی است که ضمن علاقه به سیرات ادیبی و فرهنگی ایران، از مشکلات راه آگاهند و پیشنهادهایی مناسبی نیز برای رفع این مشکلات در ذهن دارند. کتاب ماه ادبیات و فلسفه از نوشته ها و مقالات راهگشا در این باره استقبال می کند.

انگلسا کسون و به دور از بت سازی و تقدس پروری ویژه ما شرقیان، می نویسد: «به هم خوردن نامزدی در هر دو بار (یا بهتر بگوئیم سه بار، زیرا ظاهراً کافکا با یکی از دخترها دو بار نامزد شده است) به بحرانی جدی در زندگی این دختران منجر شد.» (ص ۱۶)

شگفت که هنوز منتقدان ما کار نقد را با ابراز شیفتگی یا تنفر اشتباه می گیرند و همچنان به بت سازی و بت شکنی دلبسته اند.

در حالی که مترجم انگلیسی در مقدمه خود افزون بر واقع نگری و پرهیز از بت سازی؛ به ارائه اطلاعاتی مختصر و مفید درباره نامه های مورد نظر و نویسنده و گیرنده می پردازد و از افاضات فاضلانیه و زائد خودداری می کند، مترجم فارسی بی ضرورت چندانی، مقدمه خود را مملو از جملات قصار از بزرگان فراوانی ساخته است. آیا به راستی به کدام نیاز مترجم فارسی در مقدمه ای کوتاه بر ترجمه چند نامه از کافکا، نام هایی چون داستایفسکی، کی یرک گور، سارتر، افلاطون، نیچه، ملویل، هایدگر، بالزاک، هانا آرنه، تولستوی، تووالیس، حافظ، مسیح، ایوب، موسی، شیخ صنعان و... را به کار می گیرد و حتی له کافکا، علیه برخی از آنان به خرده گیری می پردازد؟ آیا این امر جز ژرف نمایاندن مطلب و آشفتن ساختن بحث به چه کار می آید؟ گرایش به پیچیدگی و پیچیده گویی و پیچیده اندیشی نزد اهل قلم ما همواره قرین خطری بوده است؛ خطر به بیراهه رفتن و گمراه شدن.

به قول نیچه آدمی هر آنچه که ژرف تر می نماید، مهمتر می پندارد. اما حقیقت آن است که حقایق ساده بر بدفهمی های پیچیده رجحان دارند و در گریز از سادگی نمی باید چنین حقایقی را قربانی کرد.

نمونه ای دیگر از گرایش مغلطه های مبهم را بنگرید: «حکم خداست که نااخلاقی بودن عمل ابراهیم (در قربانی کردن فرزندش) را می زداید.» (ص ۷)

براستی از این مبهم گویی ها چه نتیجه می توان گرفت جز اینکه خداوند امر به برخی امور غیراخلاقی می کند و نیز برخی امور غیراخلاقی را می توان به حکم خداوند اجرا کرد؟ آیا گوینده کلام یاد شده از پیامدهای کلام خود آگاه است و مسئولیت آن را می تواند پذیرد؟ امید که آفت روشنفکران ما - شیفتگی به پیچیدگی و بت سازی از آنچه دوست داریم - از این دیار رخت بندد.

■ پانوشته ها:

۱- همه نقل قول ها از ترجمه فارسی کتاب نامه هایی به میلنا - که شناسنامه آن را در آغاز مقاله آمده - بازگو شده است.

که این امر با توجه به پیچیدگی نثر کافکا ضروری و بلکه واجب شمرده می شود. چنین می نماید که تسلط مترجم بر زبان مبدا کافی و واقعی به مقصود بوده است و اصولاً می باید سپاسگزار ایشان نیز بود که به دست و پنجه نرم کردن با متنی مانند متن کافکا شتافته است.

اما گر چه می باید قدر زحمت مترجم را دانست، برخی لغزش های کوچک را نیز نمی توان منکر شد. در این باره بیشتر می باید از ناشر خرده گرفت که چرا امر ویرایش فارسی کتاب را به امان خدا رها ساخته است. برخی از لغزش های دستوری از این قرارند:

- کاربرد فراوان و مکرر اینک به جای اکنون
- کاربرد مکرر واژه یک برای نکره ساختن اسم (یک پزشک دهکده، به جای پزشک دهکده)
- کاربرد مکرر واژه فراچنگ به جای چنگ
- به کاربردن واژه ترا به جای تورا
- به کاربردن جملاتی نامصطلح مانند: کافکا را چه می شود؟

و بسیاری موارد از این دست، که از ذکر آنها خودداری می شود.

از آن گذشته آشکار نیست که چرا مترجم اصلا برخی واژه های آلمانی را مخلوط ضبط کرده است: برای نمونه آبخن دورف به جای آیشندورف، باور به جای باونر، مونکاوزن به جای مونشاوزن و...

مترجم - گویی تحت تاثیر پیچیده گویی های کافکا - خود نیز به گونه ای غیر ضروری و نالازم به ارائه پیشگفتار مملو از مطالب زائد و بلکه مبهم و پیچیده دست زده است. او می نویسد: «تابغی ای چون کافکا پیشاپیش حس می کرد که حجله عاشقان، گورستان عشق آنهاست. شاید از این سبب عشاق نامدار به وصال نمی رسند تا مبادا در مزبله ابتدال سقوط کنند.» (ص ۶)

آیا از چنین کلامی بوی بت سازی به مشام نمی رسد؟ آیا به صرف اینکه درباره کافکا سخن می گوئیم مجازیم که به تحقیر وصال عشاق و عشق های مرسوم بپردازیم و عشق های بیمارگون و ناکام را بستاؤیم؟ مترجم در مقدمه خویش می کوشد به گونه ای مفلک و بااستعانت از بازی با زبان و مفاهیم، پیمان شکنی های سه گانه کافکا در حق نامزدان خود را نه تنها توجیه کند بلکه آن را چونان امتیازی اخلاقی برای کافکا به شمار آورد و حتی آن را لطفی در حق آن دختران تلقی کند. در این باره توجه به دیدگاه مترجم انگلیسی آموزنده است.

مترجم انگلیسی با واقع نگری خاص مردمان